ميلاد حضرت مهدى موعود(عج) در ادبيات اهل سنّت(عرب، فارس، كرد(

جعفر خوشنويس

اشاره:

اعتقاد به امام مهدى(عج) و تولد آن حضرت در سحرگاه نيمه‏ى شعبان سال (255 ه ) مختص طايفه و گروه خاصى از مسلمانان نيست. بنابراين در اين نوشتار با بيان و بررسى ادبيات پيروان مكتب خلفاء به اين حقيقت اشاره شده است.

بر خلاف تصوّر بسيارى، اعتقاد به حضرت مهدى، عجّل الله فرجه الشريف، و اين كه آن حضرت متولّد شده است اختصاص به شيعه‏ى اثنا عشريه ندارد، بلكه اين مسئله جايگاه و منزلت بارز و دامنه‏ى وسيعى در ادبيات اهل سنّت، از مذاهب، گوناگون دارد.

مراد از ادبيات همه‏ى آن چيزهايى است كه به طور نثر يا شعر، گفته شده است.

مظهر اين ادبيات، عمدتاً، از سه مجموعه تشكيل مى‏شود كه عبارت است از:

1. كتب تفسير و تاريخ و حديث و روايات فضائل و مناقب.

2. توصيف‏ها و مدايح و تمجيدها و تعريف‏هايى كه به شكل نثر است.

3. توصيف‏ها و مدايح و توسّلات و مناجات‏هايى كه به شكل شعر است.

با مطالعه‏ى ميراث مكتوب اهل سنّت، اين حقيقت به طور آشكار، به چشم مى‏خورد كه جمع كثيرى از اهل سنّت، از علما و شعراى‏شان، از همه‏ى مذاهب، و گرايش‏ها، به اين كه حضرت مهدى(عج)، فرزند امام حسن عسكرى (عليه‏السّلام) و دوازدهمين امام شمرده مى‏شود و در سال 255 هجرى متولد گرديده است اعتقاد دارند و اين مطلب، از دو موضوع به دست مى‏آيد:

يك) توصيف حضرت مهدى(عج) به اين كه از اولاد حضرت فاطمه (عليهاالسّلام) است و اين كه او، آخرين امام از دوازده امامى است كه در صحيح بخارى و مسلم(1) به عدد آنان اشاره دارد.

دو) اين كه آن حضرت، تنها فرزند امام حسن عسكرى (عليه‏السّلام) و نام او، مانند نام جدش، ((محمد)) است.

و اينك، به نام كسانى كه با زبان شعر و گاهى هم با زبان نثر، در قالب توصيف و تمجيد و معرفى كردن، اعتقاد مذكور را آشكار كرده‏اند، اشاره مى‏شود:

1. حصكفى حنفى‏

ابوالفضل يحيى بن سلامه‏ى حصكفى، از علماى نامدار قرن ششم هجرى بوده و وفات او در سال 551 ه بوده است. ياقوت حموى، ترجمه‏ى او را در معجم الأدباء آورده است. شايد او، از نخستين كسانى از اهل سنّت است كه از حضرت مهدى، عجّل الله فرجه، به زبان شعر، به عنوان ((دوازدهمين امام)) و به عنوان ((آن مهدى كه شيعه‏ى اماميّه به او اعتقاد دارد)) نام مى‏برد. او، در ضمن يك قصيده‏ى مفصّل، به زبان بليغ و زيباى عربى، مى‏گويد:

و سائلى عن حبّ أهل البيت هل اُقِرّ إعلاناً به أم أجحدُ

هيهات ممزوجٌ بلحمى و دمى حُبُّهُمُ و هوالهُدى‏ والرَّشَدُ

حيدرةٌ و الحسنان بعدَه‏ ثمّ علىٌ و ابنُه محمد

و جعفر الصادق و ابن جعفر موسى و يتلوهُ علىُّ السيدُ

اعنى الرضا ثم ابنُه محمدٌ ثم علىٌّ و ابنُه المسدّدُ

الحسن التالى و يتلو تِلوَه‏ محمد بن الحسن المعتقدُ

قومٌ هم ائمتى و سادتى‏ و ان لَحانى معشرٌ و فنّدوا

اى كسى كه از من، درباره‏ى محبّت اهل بيت مى‏پرسى: ((آيا به طور آشكار به آن اقرار كنم، يا آن را انكار))

هيهات! (كه اين محبت را انكار كنم!) بلكه محبت ائمه‏ى هدى با گوشت و خونم آميخته شده است.

على، و پس از او، حسن، حسين، سپس على، و فرزندش محمّد، و جعفر صادق، و فرزند جعفر [يعنى ]موسى.

و به دنبال او، فرزندش على بزرگوار - مقصودم رضا است -، سپس فرزندش محمّد سپس على و فرزند مؤيدش حسن و آن كه به دنبال او مى‏آيد، يعنى، محمّد فرزند حسن (عسكرى) كه مورد اعتقادم است.

اينان، همگى امامان و سروران من‏اند، گرچه گروهى، درباره‏ى آنان با من به جدال بنشينند و بخواهند عقيده‏ى مرا درباره‏ى آنان ابطال كنند.

اين قصيده را ابن جوزى حنفى، در كتاب (المنتظم، ج 3، ص 183) و عماد اصفهانى در كتاب خود (خريدة العصر) آورده‏اند.

نيز در صدر كتابى به نام الائمة الاثنا عشر كه تاليف شمس الدين ابن طولون است، اين شعر آمده است.

اين شخص را گرچه ابن اثير (صاحب الكامل فى التاريخ) از متقدّمين، و مرحوم شيخ عباس قمى در الكنى و الالقاب(2) از متأخّرين، شيعه قلمداد كرده‏اند، ولى تتمه‏ى سخن او، در همين قصيده، و دفاع او از خلفاى سه گانه و اعلام اين كه او يك شافعى مذهب است نشان مى‏دهد كه وى، فردى از اهل سنّت و پابند به مذهب خود است.

با هم بخوانيم:

و لست أهواكم ببغضى غيركم‏ إنى إذن أشقى بكم لاأسعُد

فلا يظن رافضىٌ انّنى وافقته أو خارجىٌ مفسدُ

محمدُ و الخلفاءُ بعدَه أفضلُ خلقِ الله فيما أجِدَ

و الشافعىُ مذهبى مذهبُه لأنّه فى قولِهِ مؤيَّد

گمان نشود كه من، در كنار مودّت و محبّت شما اهل بيت، خلفا را مبغوض مى‏دارم.. چرا كه در اين صورت، من، به وسيله‏ى شما، بدبخت مى‏شوم، نه خوش‏بخت و سعادت‏مند.

پس هيچ رافضى (يعنى شيعه) يا خارجى مفسد، گمان نكند كه من، با او، در بغض داشتن خلفا، موافق‏ام.

محمّد و خلفاى پس از او، بهترين خلق خدايند كه من يافته‏ام و مذهب شافعى، مذهب من است؛ زيرا او، در كلام‏اش، تاييد شده است!

2. شمس الدين ابن طولون حنفى‏

شمس الدين محمّد بن على بن طولون (متوفى 955 هجرى) از علماى اهل سنّت است كه علاوه بر علوم معمولى اسلامى از علوم ادبى بهره زيادى داشت. وى، داراى منزلت بس بلندى نزد علماى دمشق بود.

او علاقه‏ى وافرى به اهل بيت عصمت و طهارت(عليهم السلام) داشت. لذا كتابى مستقل در معرّفى شخصيّت و سيره‏ى اهل بيت به نام الائمة الاثنا عشر نگاشت. در آن فقط، از منابع اهل سنّت، مطالب جامعى درباره‏ى يكايك امامان دوازده‏گانه‏ى اهل بيت عليهم السلام آورده است.

اين كتاب، اخيراً، از سوى يكى از دانشمندان محقّق معروف اهل سنّت لبنان، آقاى دكتر صلاح الدين المنجد (مؤلف كتاب معروف نقش كليسا در ممالك عربى) تصحيح و به وسيله‏ى انتشارات دار صادر و دار بيروت، در حدود سال 1958 ميلادى، به چاپ رسيد.

آقاى ابن طولون، در ابتداى اين كتاب، قصيده‏ى آقاى حصكفى را كه داراى 48 بيت مى‏باشد، به طور كامل آورده است و سپس شخصيّت يك يك امامان را مورد بحث قرار داده است.

اين مطلب، در حقيقت، نشانه‏ى دو مسئله است:

يكم - او، انتساب اين قصيده را به حصكفى حنفى، پذيرفته است.

دوم - اينكه محتواى اين قصيده را نيز پذيرفته است.

نكته‏ى جالب اين كه تحت ((شماره‏ى 12)) و عنوان الحجة المهدى مطالبى را درباره‏ى حضرت مهدى موعود، عجّل الله فرجه، از منابع اهل سنّت آورده است. او سخنانش را درباره‏ى حضرت مهدى، چنين آغاز مى‏كند:

و ثانى عشرهم ابنُه محمّدُ بن الحسن و هو أبو القاسم محمّدُ بن الحسن بن على الهادى بن محمّد الجواد بن على الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن على زين العابدين بن الحسين بن على بن ابى طالب رضى الله عنهم.

سپس، پس از چند سطر، اين چنين مى‏نويسد:

كانت ولادتُه، رضى الله عنه، يوم الجمعة، منتصَف شعبان سنه 255، و لمّا توفى و الدُه المتقدم ذكرُهُ، كان عُمرُه خمسَ سنين.

اين مطالب، هم در مورد نسب حضرت مهدى، عجّل الله فرجه الشريف، و هم در مورد سال ميلاد آن بزرگوار، دقيقاً و تحقيقاً، مطابق نظريّه شيعه است.

ابن طولون، در اثناىِ كلامش پس از ذكر سلسله‏ى نسب حضرت مى‏نويسد:

ثانى عشر الأئمة الاثنى عشر، على اعتقاد الإماميّه، المعروف بالحُجّة.

و نيز مى‏نويسد:

و هو الذى تزعَمُ الشيعةُ أنّه المنتظَر و القائم و المهدى.

به نظر مى‏رسد كه او، اين مطلب را از باب تقيّه يا ملاحظات ديگر نوشته است؛ زيرا، وى، در مركز امويان (دمشق) زندگى مى‏كرده است.

وى، در خاتمه‏ى كتاب ياد شده‏اش، گويا به هيجان در مى‏آيد و عشق و اعتقاد و ارادت خود به امامان دوازده‏گانه را در قالب شعرى شش بيتى زيبا كه متضمّن تشويق مردم بر اقبال به اهل بيت است، انشا مى‏كند:

عليكَ بالأئمةِ الاثنى عشر من آل بيت المصطفى خيرِ البشر

أبو ترابٍ حَسنٌ حسينُ‏ و بغض زين العابدين شينُ‏

محمّد الباقر كم علمٍ درى‏ و الصادقُ ادعُ جعفراً بين الورى‏

موسى‏ هو الكاظم و ابنه على لقّبهُ بالرضا و قدرُهُ علىّ‏

محمد التقىُّ قلبُه معموُر على التَّقىُ درّه منثور

و العسكرى الحسن المطهّر محمّد المهدىُّ سوف يظهر

بر تو باد كه به امامان دوازده گانه توجّه كنى‏

اينان كه از خاندان مصطفى، خير البشرند

ابو تراب و حسن و حسين‏

و زين العابدين كه بُغض داشتن نسبت به او، زشت و ننگ است‏

محمّد باقر كه چه قدر دانش‏ها را مى‏دانست.

و امام جعفر كه به اين خصلت در ميان مردم معروف بود، يعنى، صادق.

و موسى كه كاظم و فرو برنده‏ى غيض بود، و فرزندش على كه او را با لقبش رضا بخوان. او كه قدر و منزلتش بلند و والا است.

و محمّد تقى كه دلش به تقوا آباد است‏

و على نقى كه گوهرهايش پخش است.

اين شعر، اقرار غير مستقيم به اين حقيقت است كه حضرت بقية الله، عجّل الله تعالى فرجه، متولد شده‏است نه اين كه بعدها متولّد خواهد شد.

3. احمد جامى (شيخ جام)

احمد بن ابوالحسن بن محمّد بن جرير بَجَلى نامقى جامى ترشيزى ابو نصر(متوفاى سال 536)، ملقّب به ((شيخ الاسلام))كه گاهى به ((ژنده پيل))و ((شيخ جام)) و ((پير جام)) ناميده مى‏شود از بزرگان صوفيه است. يكى ديگر از شخصىّ‏هاى معروف، و ادباى شاخص اهل سنّت است كه به حضرت مهدى موعودى كه متولّد شده و اين كه روزى براى إصلاح جهان ظهور خواهد كرد، اقرار مى‏كند.

او اين حقيقت را در قصيده‏ى زيبايى، در 9 بيت سروده است:

اى ز مهر حيدرم هر لحظه در دل صد صفا است وز پى حيدر، حسن ما را امام و رهنما است‏

همچو كلب افتاده‏ام بر خاك در گاه حسين خاك درگاه حسن اندر دو چشمم توتيا است‏

عابدين، تاج سر و باقر، دو چشم روشن است دين جعفر، بر حق است و مذهب موسى، رواست‏

اى موالى! وصف سلطان خراسان را شنو ذره‏اى از خاك قبرش دردمندان را دواست‏

پيشواى مؤمنان است - اى مسلمانان! تقى و رنقى را دوست دارم در همه مذهب رواست‏

عسكرى نور دو چشم عالم و آدم بود همچو مهدى يك سپهسالار در ميدان كجا است؟

شيخ جام، در اين قصيده‏ى زيبا، حتّى به امامت دوازده معصوم، تصريح مى‏كند.

4. عطار نيشابورى حنفى‏

شيخ فريد الدين عطار نيشابورى ابو حامد - يا ابوطالب - محمّد بن ابى بكر (متوفاسال 618)از عرفاى معروف اهل سنّت و حنفى مذهب است. او،قصيده‏ى مفصّلى در مدح أئمه‏ى دوازده گانه سروده است و در كتاب مظهر الصفات آمده است، چنين مى‏گويد:

مصطفى، ختم رسُل شد در جهان مرتضى، ختم ولايت در عيان‏

جمله فرزندان حيدر اوليا جمله يك نورند؛ حق، كرد اين ندا

در پايان اين قصيده، چنين مى‏گويد: صد هزاران اوليا روى زمين

از خدا خواهند مهدى را يقين‏ يا الهى مهديم از غيب آر

تا جهانِ عدل، گردد آشكار مهدى هادى است تاج اتقيا

بهترين خلق بُروجِ اوليا اى تو ختم اولياى اين زمان

وز همه معنى نهانى جان جان‏ اى تو هم پيدا و پنهان آمده

بنده عطارت ثنا خوان آمده‏

ملاحظه مى‏فرماييد كه او، چگونه از حضرت مهدى، عجل الله فرجه به عنوان فردى كه در سرا پرده غيبت به سر مى‏برد، ياد مى‏كند.

نكته‏ى مهم‏

جالب توجّه اين كه در حالات اين اديب بزرگ، گفته شده است كه او، هيچ گاه، زبان به مدح كسى از ملوك و امراى عصر خود نگشود و در تمام كتاب‏هايش، يك مديحه پيدا نمى‏شود. خود او، در اشارت به اين معنا گويد:

به عمر خويش مدح كَس نگفتم دُرى از بهر دنيا، من، نسُفتم‏

با اين حال، اين مرد بزرگ، چنين سروده‏ى زيبايى درباره امامان عليهم السلام سروده است.

او، قصايد زيبايى ديگرى در مدح مولاى متقيان (عليه‏السّلام) سروده است كه جالب توجّه است.

5. شيخ محيى الدين ابن عربى‏

محمّد بن على بن محمّد ابوبكر حاتمى طائى اندلسى (معروف به محيى الدين ابن عربى) فيلسوف، متصوف و متكلم اهل سنّت است كه در مرسيه در اندلس متولد شد و در دمشق استقرار پيدا كرد و در سال 638 هجرى وفات يافت. او، كتاب‏هاى زيادى مانند الفتوحات المكيّه، محاضرة الأبرار فصوص الحكم، التجليات الالهية، ديوان شعر و... دارد.

او، از حضرت مهدى (عج) نام برده و حضرتش را مدح كرده است:

ألا إنّ ختم الأولياء شهيد و عينُ إمام العالمين فقيد(3)

هو السيّد المهدى من آل احمد هو الصارُم الهندىّ حين يبيدُ

هو الشمس يجلو كلَ غم و ظلمةٍ هو الوابل الوسمى حين يجود

هلا! كه خاتم أوليا، زنده و ناظر است.

او، چشم امام عالميان (يعنى پيامبر اكرم) است كه در ميان مردم نيست او است سيّد ما، مهدى از آل احمد

او است شمشير برّان (هندى) هنگامى كه فانى مى‏سازد (كافران را)

او، آفتابى است كه هر تاريكى و غمى را مى‏زدايد.

او است باران اوّل و بعد از پاييز، هنگامى كه به سخاوت مى‏بارد، زمين را سر سبز مى‏سازد.

آن چه در اين شعر، شايسته تامّل و سزاوار تدبّر است، اين است كه ابن عربى، در سطر اول اين قصيده اقرار مى‏كند كه حضرت بقية الله (عج)، حاضر و ناظر است.

جالب‏تر اين كه ايشان، اين چند بيت شعر را پس از جملاتى گويا و زيبا، درباره‏ى حضرت مهدى، عجّل الله فرجه، آورده است كه چنين است:

(... إن لله خليفة يخرج و قد امتلات الأرض جوراً و ظملاً فيملأوها قسطا)) و عدلاً. و لو يبق من الدنيا إلّا يوم واحد لطوّل الله ذالك اليوم حتّى يلى هذا الخليفة من عترة رسول الله من وُلد فاطمة يواطى‏ء اسمُه اسمَ رسول الله)

ايشان، چند بيت ديگر، نيز درباره‏ى حضرت مهدى سروده است كه سزاوار طرح و تامل است:

إذا دار الزمان على حُروفٍ‏ ببسم الله فالمهدىُ قاما

و يخرج بالحطيم عقيب صَوم‏ ألا فاقرأه من عندى السلاما

هرگاه زمان، گردش لازم و خاص خود را انجام داد

به نام خدا، حضرت مهدى قيام خواهد كرد

و از كنار حطيم (كه ميان حجر الأسود و دَرِ خانه كعبه است) خروج خواهد كرد، پس از دوره‏اى از روزه (يا إمساك و اختفا و سكوت) هلا! سلام مرا به آن حضرت برسان.(4)

جالب توجّه اين كه در اين دو بيت، محيى الدين بن عربى، از دو لفظ گويا و قابل تدبّر، براى امام زمان (عج) استفاده كرده است و آن دو لفظ ((قام)) و ((يخرج)) است. ايشان، در آن دو بيت نگفته است: ((يولد))، بلكه گفته است: ((خارج مى‏شود و قيام مى‏كند.))

بنابر اين، حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه، متولّد شده است و زنده مى‏باشد و زمانى، از حالت اختفا و قعود، خارج مى‏شود و قيام مى‏كند. اين حقيقت، هنگامى كه بدانيم، قصيده‏اى در توسّل به دوازده امام دارد كه در آخر آن نام حضرت حجت آمده است، بهتر آشكار مى‏شود.

6. مولوى رومى حنفى‏

جلال الدين محمّد بلخى رومى، معروف به مولوى (متوفاى سال 672) از شعراى بزرگ و معروف، حنفى مذهب است. در ديوان بزرگ و مشهور خود كه به نام شمس تبريزى مشهور است، اين اشعار را كه نام ائمه‏ى دوازده‏گانه را در بر دارد، سروده است:

اى سرور مردان، على، مردان، سلامت مى‏كنند وى صفدر مردان، على، مردان، سلامت مى‏كنند

با قاتل كفار گو، با دين و با ديندار گو با حيدر كرّار گو، مستان، سلامت مى‏كنند

با درج دو گوهر بگو، با برج دو اختر بگو با شبّر و شبر بگو، مستان، سلامت مى‏كنند

با زينِ دين، عابد بگو، با نور دين باقر بگو با جعفر صادق بگو، مستان، سلامت مى‏كنند

با موسى كاظم بگو، با طوسى عالِم بگو با تقى قائم بگو، مستان، سلامت مى‏كنند

با مير دين هادى بگو، با عسكرى مهدى بگو با آن ولى مهدى بگو، مستان، سلامت مى‏كنند

7. فضل بن روزبهان شافعى‏

فضل الله بن روز بهان بن فضل الله الامين خنجى شيرازى الاصل، شافعى و صوفى مسلك است. او، مشهور به خواجه ملا است. وى، در سال 927 وفات كرد. او، همان كسى است كه ردّيه‏ى مفصّلى بر كتاب منهاج الكرامة از علّامه حلى، قدّس الله سرَّه، نگاشته و مسائل امامت را زير سؤال برده است، ولى خود اين شخصيّت، به رغم اين موضع‏گيرى شديد، قصيده‏ى غرّايى (15 بيتى) به نام چهارده معصوم سروده است كه در آغاز تمام ابياتش، به معصومان پاك سلام داده است و در خاتمه‏ى آن، پس از سلام به حضرت بقية الله، سخن از طلوع خورشيد جهان تاب آن حضرت و انتشار عدل در عصر شريفش به ميان آورده است:

سلامٌ على المصطفى المجتبى‏ سلامٌ على السيد المرتضى‏

سلامٌ على ستنا فاطمه مَن اختارها الله خير النسا

سلامٌ من المسك أنفاسُه‏ على الحسن الالمعىّ الرضا

سلامٌ على الأورعى الحسين شهيد ثوى جسمه كربلا

سلامٌ على سيّد العابدين على بن الحسين الزكى المجتبى‏

سلامٌ على الباقر المهتدى سلامٌ على الصادق المقتدى‏

سلامٌ على الكاظم الممتحن رضى السجايا امام التقى‏

سلامٌ على الثامن المؤتمن علىِّ الرضا سيّد الأصفيا

سلامٌ على الأريحى النقى علىّ المكرم هادى الورى‏

سلامٌ على السيّد العسكرى امام يجهز جيش الصفا

سلامٌ على القائم المنتظر ابى القاسم الغر نور الهدى‏

سيطلع كالشمس فى غاسق ينحيه من سيفه المنتضى‏

ترى‏ يملأ الارض من عدله كما ملئت جور أهل الردى‏

سلامٌ عليه و آبائِهِ‏ و انصارِهِ ما تدور السما

سلام بر برگزيده‏ى عالميان، حضرت مصطفى سلام بر سيّد و سرور، حضرت مرتضى‏

سلام بر بانوى دو عالم، فاطمه، كه خدا، او را به عنوان بهترين زنان عالم برگزيده است.

سلام بر حسن با ذكاوت كه مورد رضاى همگان بوده و انفاس مقدسش به پاكى مشك بود

سلام بر حسين كه خاك كربلا، جسم شريفش را به دامن گرفته است.

سلام بر سرور عبادت كنندگان، على بن حسين كه پاك‏تر و برگزيده بود.

سلام بر باقر كه بشريت به نور هدايتش ره مى‏جستند. سلام بر امام صادق كه پيشواى جهانيان بود.

سلام بر امام كاظم كه آماج بلاها شد. سلام بر امام نقى كه داراى اخلاق نيكويى بود.

سلام بر هشتمين اختر تاب‏ناك هدايت، على الرضا كه سرور پاكان بود .

سلام بر امام على النقى بزرگ مرد محترم هدايت كننده‏ى جهانيان‏

سلام بر سرور ما، امام عسكرى، سلام بر امامى كه روزى ارتش راستى و صفا را خواهد آراست.

سلام بر قائم آل محمّد كه دنيا، چشم به راه او دوخته است. آن ابوالقاسم كه داراى اراده‏ى آهنين و خورشيد تاب‏ناك هدايت است.

هنگامى كه دنيار ا ظلمت و جهالت فرا مى‏گيرد، همانند خورشيد روشنگرى، تابيدن گرفته و كسانى را كه بر پاكى و آراستگى خود همت گماشته‏اند، نجات خواهد داد.

آن وقت است كه مى‏بينى جهان از عدل و داد لبريز شده است، درست همان هنگامى كه خود پرستان، دنيا را پر از ستم و جهالت خود كرده‏اند.

تا آسمان پابرجا است، سلام بر او و نياكان پاك و ياوران او باد.

او، نه فقط اين قصيده را سروده است، بلكه آن را نيز شرح كرده است و يك يك امامان را بررسى كرده است و هنگامى كه به حضرت مهدى، عجل الله فرجه الشريف مى‏رسد، چنين مى‏نگارد:

اللهم و صلّ و سلّم على الإمام الثانى عشر، وارث الصفوة المصطفوية و القوة المرتضوية و المكارم الحسنية و العزائم الحسينية و العبادة العلوية و العلوم الباقريّة و الامامة الصادقيّة و الاخلاق الكاظميّة و المعارف الرضويّة و الكرامات التقويّة و المقامات النقويّة و العساكر العسكريَّة الذى فاق الأنام كرامة و فضلاً، الإمام المودود، و المظهر الموعود، أبى القاسم المهدى، العبد الصالح و الحجة القائم المنتظر لزمان الظهور...

اللهم صلّ على سيّدنا محمّد و آل سيدنا محمّد، سيما الإمام الموعود محمّد المهدى المنتظر و سلّم تسليما.

او حضرت مهدى عجل الله فرجه الشريف را چنين تصويف مى‏كند:

آن حضرت، وارث قوّت مرتضوى، مكارم حسنى، عزيمت‏هاى حسينى، عبادت امام زين العابدين، علوم امام باقر، امامت امام صادق، اخلاق امام كاظم، معارف امام رضا، كرامت‏هاى امام محمّد تقى، مقامامت امام نقى، وارث لشكرهاى امام حسن عسكرى (عليه‏السّلام) است. او، كسى است كه بر مردم، از روى كرامت و بزرگى و فضائل فائق و غالب شده است. امامى كه دل‏ها، او را دوست مى‏دارد و او، مظهر موعود است كه حضرت رسول وعده فرموده كه آن حضرت ظاهر خواهد شد و عالم را به انوار عدالت منوّر خواهد ساخت. كُنيت او، مانند پيغمبر، ((ابوالقاسم)) و لقبش، حضرت ((مهدى)) است؛ زيرا، راه يافته به اسرار حقايق الهى است. ((عبد صالح)) نيز از القاب آن حضرت است. از جمله القابش، حجّت قائم و منتظر زمان ظهور است.

ابن روز بهان، پس از بيان حكايت شفا يافتن اسماعيل هرقلى، به دست امام زمان (عليه‏السّلام) مى‏نويسد:

و اين فقير را از شوق آن جمال، هنگام كتابت اين حكايت، اين غزل روى نمود:

در رهى ديدم مهى، حيران آن ما هم هنوز

عمر رفت و من مقيم آن سر را هم هنوز

چو نسيم صبحگاهى بر من بى دل گذشت

من نسيم وصل آن مه را هوا خواهم هنوز

مى‏فزايد مهر او هر روز در خاطر مرا

گرچه من كاهيده‏ام از درد مى‏كاهم هنوز

گرچه آه آتشينم خرمن جان سوخته

مى‏رود تا اوج گردون آتش آهم هنوز

شوق آن ديدار، غافل كرده از عالم مرا

تو مپندارى كه من از خويش آگاهم هنوز

انتظار شاه مهدى مى‏كشد عمرى امين‏

رفت عمر و در اميد طلعت شاهم هنوز(5)

البته اين، تنها كار ادبى ايشان در مورد امامان دوازده گانه نيست، بلكه قصيده ديگرى به شرح زير، در توسل به دوازده امام دارد:

مهيمنا به حبيب محمّد عربى به حقّ شاه ولايت على عالى فن‏

به هر دو سبط مبارك، به شاه زين عباد به حق باقر و صادق، به كاظم احسن‏

به حق شاه رضا، ساكن حظيره‏ى قدس به حقّ شاه تقى و نقى، صبور محن‏

به حق عسكرى، حجت خدا مهدى كزين دوازده نجات روح و بدن‏

8. مولانا خالد نقشبندى شهرزورى‏

ايشان، از اكابر و اعاظم علماى كرد اهل سنّت و از مشايخ نامدار طريقه‏ى نقشبنديه است. او، شافعى مذهب است.

ايشان، شيفته‏ى نبى اكرم اسلام و اهل بيت گرامى او صلوات الله عليهم بود.

وى، در سال 1197 وفات كردو در كنار كوه قاسيون در دمشق دفن شد.

او، از كسانى است كه درباره‏ى دوازده امام، شعر سروده و به حضرت مهدى، عجّل الله فرجه الشريف، اشاره كرده است و آن قصيده كه اساساً در مدح حضرت رضا (عليه‏السّلام) سروده است، چنين است:

اين بارگاه كيست كز عرش برتر است؟ وزنور گنبدش همه عالم منور است؟

وز شرم شمس پاى زرش كعبتين شمس در تخته نرد چرخ چهار هم به شش در است‏

وزانعكاس صورت گل آتشين او بر سنگ، جاى لغزش پاى سمندر است‏

نعمان، خجل زطرح اساس خَوَر نق‏اش كَسرى شكسته دل بى طاق مكسّر است‏

بهر نگاهبانى كفش مسافران بر درگهش هزار چو خاقان و قيصر است‏

اين بارگاه قافله سالار اولياست اين خوابگاه نور دو چشم پيمبر است‏

اين بارگاه حضرتى است كه از شرق تا به غرب وزقاف تا به قاف جهان سايه گستر است‏

اين روضه‏ى رضاست كه فرزند كاظم است سيراب نو گلى زگلستان جعفر است‏

سرو سهى زگلشن سلطان انبياست‏ نوباده‏ى حديقه‏ى زهرا و حيدر است‏

مرغ خرد به كاخ كمالش نمى‏پرد بر كعبه كى مجال عبور كبوتر است‏

تا همچو جان زمين تن پاكش به برگرفت او را هزار فخر بر اين چرخ اخضر است‏

بر اهل ظاهر آن چه ز اسرار باطن است در گوشه‏ى ضمير مصفّاش، مضمر است‏

خورشيد، كسب نور كند از جمال او آرى، جزاها موافق احسان، مقرّر است‏

برگرد حاجيا به سوى مشهدش روان‏ كاين جا توقفى نه چو صد حج اكبر است‏

بى طىّ ظلمت، آب خضر نوش بر درش‏ كاين دولتى است رشك روان سكندر است‏

بتوان شنيد بوى محمّد (ص) زتربتش‏ مشتق، بلى، دليل به معنى مصدر است‏

زوار بر حريم وى آهسته پا نهيد كز خيل قدسيان، مفرشش زشهپر است‏

غلمان خلد كاكل خود دسته بسته‏اند پيوسته كارشان همه جاروب اين در است‏

شاها ستايش تو به عقل و زبان من كى مى‏توان كه وصف تو از عقل برتر است؟!

اوصاف چون تو پادشهى از من گدا صيقل زدن به آيينه مهر انور است‏

جانا به شاه مسند ((لولاك)) كز شرف بر تارك شهان اولوالعزم، افسر است‏

ديگر به حق آن كه بر اوراق روزگار بابى زدفتر هنرش باب خيبر است‏

ديگر به نور عصمت آن كس كه نام او قفل زبان و حيرت عقل سخنور است‏

آن گه به سوز سينه‏ى آن زهر داده‏اى‏ كز ماتمش هنوز دو چشم جهان‏تر است‏

ديگر به خون ناحق سلطان كربلا كز وى كنار چرخ به خونابه احمر است‏

ديگر به حقِّ آن كه ز بحر مناقبش انشاى بو فراس زيك قطره كمتر است‏

آن گه به روح اقدس باقر كه قلب او مر مخزن جواهر اسرار را در است‏

ديگر به نور باطن جعفر كه سينه‏اش بحر لباب از در عرفان داور است‏

آن گه به حقِّ موسى كاظم كه بعد از او بر زمره‏ى اعاظم و اشراف، سرور است‏

ديگر به قرص طلعت تو كز اشعه‏اش شرمنده ماه چهارده و شمس خاور است‏

ديگر به نيكى تقى و پاكى نقى و آن گه به عسكرى كه همه جسم جوهر است‏

ديگر به عهد پادشهى كز سياستش با بره، شيره شرزه، بسى بِه زمادر است‏

بر ((خالد)) آر رحم كه پيوسته همچو بيد لرزان زبيم زمزمه روز محشر است‏

تو پادشاه دادگرى اين گداى زار، مغلوب ديو سركش و نفس ستمگر است‏

از لطف چون تو شاه ستمديده بنده‏اى از جور اگر خلاص شود، وُه چه در خور است!

نا اهلم و سزاى نوازش نِيَم، ولى نا اهل و اهل، پيش كريمان، برابر است‏

ايشان، در قصيده‏ى كوتاه ديگرى، اشاره به امامان دوازده‏گانه دارد، و از حضرت بقية الله الاعظم (عج) نيز نام مى‏برد:

امامانى كز ايشان زيب دين است به ترتيب اسم‏شان ميدان چنين است‏

((على)) ((سبطين)) و ((جعفر)) با ((محمّد دو ((موسى)) باز ((زين‏العابدين)) است‏

پس از ((باقر)) ((على)) و ((عسكرى)) دان ((محمّد مهديم)) زان پس يقين است.

9. ماموستا حاج محمود طالبانى قادرى (معروف به حكاك)

ايشان، كُرد است و از فضلاى اهل سنّت به شمار مى‏رود. وى، شافعى است كه به فارسى، قصيده‏ى زيبايى درباره‏ى ائمه عليهم السلام سروده و به حضرت بقية الله الاعظم (عج) نيز اشاره دارد:

حق مولاى فقيران جهان پادشاهِ اولياى انس و جان‏

بنده‏ى حق و امير مؤمنين شير ميدان دغا ((يعسوب)) دين‏

حق آن دو گوشواره عرش حق فعل‏شان از مصدر حق كرده شق‏

آن يكى، زهر، ز خارا نوش كرد وان دگر، خون جوش لب خاموش كرد

مهترانِ ساكنانِ جنّتين ديده‏ى ايمان ((حسن))، ديگر ((حُسين))

حق آن بيمار دشت كربلا گشته تاجش البلاء للولا

نو نهال مثمر بستان دين سيّد السّادات ((زين العابدين))

حق آن داناى اسرار قدم حرمت آن منبع علم و كرم‏

با قرآن اسرار قرآن را مبين قرّة الأبصار رأس الرّاسخين‏

حق آن درويش دل ريش جهان آن كه افتاده شهانش پاسبان‏

يادگار دوده‏ى پيغمبرى باغ عرفان را چو گُل كرد ((جعفرى))

حق آن سر حلقه‏ى صدق و صفا در حليمى يادگار مصطفى‏

((موسى كاظم)) به ميدان فنا آمده موسى صفت برهان نما

حق آن از ماسوا افشانده دست با خدا پيوسته وز ديگر گُسست‏

جانشين مرتضى در ارتضا شد مقام و نام پاك او ((رضا))

حق آن يكتا در بحر شهود كز ازل رفته زخود كرده وجود

صائم و قائم مصفّى و ((تقى)) آن كه معراج فنا را مرتقى‏

حق آن زيبا نهال باغ دين دان امام و پيشواى مهتدين‏

عابد و ساجد مزكّى و ((نقى)) بُغض او را كى پسندد جز شقى؟

حق آن لشكر كش اكبر جهاد مصلح افساد و مولاى عباد

باغ دين را گِشته گلبرگ طرى پادشاه اهل ايمان ((عسكرى))

حق آن نايب مناب ذات حق مظهر نور هدى حين السّبق‏

جامع اعجاز محبوب انام ((مهدى)) آخر زمان ختم الإمام(6)

10. قصيده‏اى از شاعرى از اهل سنّت‏

اين قصيده كه سراينده آن احتمالاً، از قرن دوازدهم هجرى است درباره‏ى ائمه‏ى هدى و امام زمان (عليهم‏السّلام) است. شاعر، بعد از ذكر خلفاى ثلاثه به آن امامان معصوم (عليهم‏السّلام) پرداخته است.

چون كه على داشت به خاك انتساب كرد نبى كُنْيَتِ او ((بوتراب))

وَهْ كه از آن خاك، چه گل‏ها دميد نكهت جاويد به عالم وزيد

سنبل و گل را به چمن زيب و زَيْن‏ موى حسن آمد و روى حسين‏

آن دو نهال‏اند كه تا روز دين‏ بارورند از گل و از ياسمين‏

هر دم از اين باغ برى مى‏رسد تازه‏تر از تازه‏ترى مى‏رسد

آن دَه و دو، همچون بروج فلك‏ نظم جهان داده سما تا سمك‏

باز از آن غنچه خونين كفن‏ رسته گلى تازه ترا چون سمن‏

گلشن دين يافته زين، زيب و زَيْن‏ گلبن توحيد على حُسَين‏

گلشن گردون و رياض بهشت‏ در بر آن روضه نمايند زشت‏

سر زده زان باز نهال، عجب‏ داده ثمره‏هاى علوم و ادب‏

شد صدف گوهر عالى فرش‏ ساحت شهرى كه على شد درش‏

علم كه در روى زمين وافرست‏ از دم عيسى نفس باقر است‏

باز شكفته گلى از باغ او داده جلا ديده‏ى ما زاغ او

بست دهان دگران، راز گفت‏ غنچه شدند آن همه و او شكفت‏

صادق صديق به صدق و صفا ناظر و منظور به صدق و صفا

باز آن گلبن عالى تبار وه چه رطب بود كه آمد به بار

كام ولايت شده شيرين ازو يافته تمكين عجب دين ازو

آن كه ببرد از دل اغيار بيم‏ كاظم غيض است به خلق كريم‏

باز دميد از چمن او گلى‏ كامده روح قدسيش بلبلى‏

خاك خراسان شده زو مشك بو خَلق به آن بو شده در جستجو

دَم چه زنَم از صفت بى حدش‏ داده پيمبر خبر از مرقدش (7)

خُلقِ محمّد، كَرَمِ مرتضى‏ هر دو عيان ساخت على الرضا

باز از آن طينت عنبر سرشت‏ جلوه گرى كرد گُلى از بهشت‏

بُرد به تقوى گِرو از مابقى‏ شهرت از آن يافت به عالم تقى‏

سر زده زآن باغ على مَنظرى‏ در صف شيران جهان صفدرى‏

زنگ زداى دل هر متّقى‏ كنيت او گشت از آن رو نقى‏

او به نقاوت شده آيينه‏اى‏ تا فكند عكس به گنجينه‏اى‏

زاده از آن زبده‏ى پيغمبرى محسن احسن، حسن عسكرى‏

بحر سخا، كانِ وفا و كرم‏ سايه دهِ طوبى باغ ارم‏

باز چه گويم چو گلى زو دميد آه چه گل، گلشنى آمد پديد

نكهت او برده ز دل‏ها گمان‏ پر شد از و دامن آخر زمان‏

رشته كه از حق به نبى بسته شد باز به آن سلسله پيوسته شد

نقطه‏ى اوّل چون به آخر رسيد كار بدايت به نهايت كشيد

هادى دين، مهدى آخر زمان‏ خَلقِ جهان يافته از وى امان‏

گفت نبى: ((كز پى ظلم و فساد روى زمين پركند از عدل و داد))

قاتل دجال به شمشير كين‏ با دَمِ عيسى نَفَسِ او قرين‏

هر يك از آن گوهر گيتى فروز داده به شب، روشنى نيم روز

هر يك از ايشان، عجب و من عجب‏ سلسله شان سلسله‏ى من وهب‏

هر كه به آن سلسله پيوسته شد از ستم حادثه وارسته شد

من كه در آن روضه رياضت كشم‏ زآن گل و گلزار به بوى خوشم‏

نكهت آن عطر كفن بس مرا خار و خسش سرو سمن بس مرا

11. ما موستا حاج ميرزا عبدالله خادم‏

وى، از علماى فاضل و نامدار كُرد اهل سنّت است كه در سال 1895 ميلادى در شهر (كويه) از استان سليمانيه به دنيا آمد. در سرودن قصيده دست توانايى داشته است. بديع‏ترين مضامين را در كوتاه‏ترين مصراع‏ها، گنجانده است. در بخشى از قصيده‏ى نخست ديوان وى كه اين جا تقديم مى‏شود، مشاهده مى‏فرماييد كه چه‏گونه توانسته است حقّ مطلب را ادا كند.

حاج ميرزا عبداللّه خادم، در تاريخ 1362 هجرى قمرى، بر اثر تصادف، در سليمانيه، دار فانى را وداع گفت.

متن كردى قصيده وى كه در پايان آن به نام مقدس حضرت مهدى عجل الله فرجه الشريف كرده از اين قرار است:

ديوان به نووكى خامه له وه‏سفى عه‏لى ته‏زين‏

نووسى به ناوى حه‏زره‏تى سولتانى ئه‏وليا

ده‏ريا كه‏فى له فه‏يزى كه‏فى جودى حه‏يده‏ره

شه‏رمه‏نده‏ى سه‏خاى ئه‏وى هه‏ورى رووى سه‏ما

ياراى وه‏سفى له خامه وله نووسينى من نى‏يه

يه‏زدان له مه‏دحى ئو بووكه فه‏رموويه((هل أتى))

له بريزى تا بكه‏م قه‏ده‏حى باده‏ى ئوميد

((يسقون من رحيق)) له ئه‏م شاهى (لافتى)

ره‏ونه‏ق درا به جه‏وهه‏رى عيسمه‏ت له فاتمه(س)

نوورى جه‏مالى دين ودله ((زبدة النساء))

ئه‏م خاكه لاله زاره له خوينى دووچاوى من

بو ماته‏مى حه‏سه‏ن (ع) حه‏سه‏نى أحسن الهدى‏

داغى دلم له داغى حسه‏ين(ع) نه‏قشى به‏ستووه

ره‏نگى ميسالى خوينه‏له سه‏ر خاكى كه‏ربه‏لا

زين‏العباده(ع) شافعى جورم و گوناهى من

وه‏ختى ئه‏بم به ده‏رگه‏هى عولياكه‏فى دوعا

توز و غوبارى ره‏وزه‏ى باقر(ع) كفايه‏ته‏

بوچاوى زينهارمه ئه‏يكه‏م به تووتيا

ئه‏م خاكه زه‏رى چه‏عفه‏رى له نيگاهيكى جه‏عفه‏ره(ع)

به‏م كيميايه‏وه مسى قه‏لبم بووه ته‏لا

سه‏حرايى سوبحيكازبه شيواوه كاره‏وان

روخسارى ساديقه(ع) شه‏فه‏قى سوبحى ئيهتيدا

ده‏ريايى حيلمى مووساكازم(ع) كه مه‏وج ئه‏دا

ئه‏گرى سه‏فاله نوورى روخى پرته‏وى وه‏فا

له‏م ره‏وزه‏ى ريازى ره‏زايه دلم ده‏مى

گولچين ئه‏بى كه ببى باغه‏وان ره‏زا(ع)

فيكرى ته‏قى(ع) بوه و نه‏قى(ع) ته‏قواى هه‏ر كه‏سى

مه‏غزم به عه‏شقى ئه‏و پره خالى له هه‏ر هه‏وا

خالى نه‏بوو دلم له خه‏يالاتى عه‏سكه‏رى

تاكو به نوورى مه‏عريفه‏تى ئه‏وبى ئاشنا

تيفلى عه‏زيزى روحه‏له ناو مه‏هدى(عج) قالبم

بوشيرى عشقى مه‏هديه(عج) گريانى بوغه‏زا

من كاسه‏ليسى نيعمه‏تى ئيوه‏م هه‏موو ده‏مى

ئوميده گه‏ر به لوتفى ئيوه ببى حاجه‏تم ره‏وا

اينك، ترجمه‏ى بيت به بيت اين قصيده‏ى كردى به زبان فارسى تقديم مى‏گردد.

1- ديوانِ شعر من، به نوك خامه‏ام، تا به وصف على(ع) رسيد، حيرت زده و مات ماند.

كه چه بنويسد؟ و نوشت به نام حضرت سلطانِ اوليا؛

2- كى، دريا كفش به مانند كف سخاوت وجود حيدر است؟ همان گونه، نيز شرمسار سخاوت وى گشته ابر در آسمان.

3- يارا و توانايى وصف او، در قدرت قلم من نيست، خداوند متعال، در مدح او ((هل أتى‏)) را فرموده است.

4- به اميد آن كه لبريز كنم قدح باده‏ى اميد و آرزوهايم را از دست شاه ((لا فتى)) بنوشم مگر يسقون من رحيق‏

5- و اين را نيز بگويم، فاطمه(س)، زيب و رونق عصمت، هديه‏اى بود از خدا در جوهره و فطرت او

آن فاطمه‏اى كه نور زيبايى و جمال دين است و زبدة النساء هم.

6- اين خاك نيز لاله زارى است از خون دو چشم من، در ماتم و سوگِ حسن(ع)، آن حسنى كه أحسن الهدى بود.

7- و بر دلم از داغ حسين(ع) نقش بسته است، و رنگش هم به مانند خون است بر سر خاكِ كربلا.

8- زين العباد است شافعِ جُرم و گناهِ من.

هنگامى كه رو به درگاه اعلاى الهى دست دعا را بر مى‏دارم.

9- گرد و غبار روضه‏ى آرامگاه باقر(ع) براى من كافى است و نيز براى ديدگان امانْ جوى من است، كه توتياى چشمانم شده است.

10- اين خاكِ زر جعفرى از يك پرتو نگاه جعفر(ع) صادق است.

به اين كيمياى به دست آمده، مِسِ قلب من طلا شده است.

11- درجريان زندگى انسان، صحرا و سرابِ صُبح كاذب راه، كاروان‏ها را آشفته مى‏كند.

امّا دميدن رخسار (صادق(ع)) شفقِ روشن صُبح هدايت بخش خواهد بود.(8)

12- و نگاه كن كه درياى حلم و صبر موساى كاظم(ع) چه گونه موج مى‏زند.

و اين صفا را از پرتو وفاى به عهد و از رخساره‏ى زيباى پيمان و عهد خويش مى‏گيرد

13- و در اين روضه، به خاطر رياض و سپيد رضا(ع) است كه دلم، يك‏دم‏

گلچينِ عشق خواهد شد، به شرطى كه باغبان، حضرت رضا(ع) باشد.

14- و فكر تقى بوده است و نقى، نشانه‏ى تقواى هر كسى كه مى‏بينى‏

و مغز من، پُر از عشق او شده است و خالى ز هر هوا و هوسى‏

15- و يك لحظه، دلِ من، از خيال (عسكرى) خالى نبوده است،

چرا؟... براى اين كه هميشه، با نور معرفت وى آشنا گردد

16- و در مهد و گهواره‏ى قالبِ خاكى تن من، طفلِ عزيز روحم قرار دارد

براى مكيدنِ شير عشق حضرت مهدى(عج)، گريه‏اى دارد براى جنگ (در ركابش)

17- من، ريزه‏خوار نعمت شمايم، هر لحظه و همه دم‏

و نيز اميد آن دارم كه به لطفِ شما، حاجتم روا گردد.

-------------

پي نوشت :

1) صحيح بخارى، ج 4 ص 248، چاپ دار المعرفه بيروت، كتاب الاحكام صحيح مسلم (به شرح نووى) چاپ دار الفكر بيروت، ج 12، ص 201 - 203 7 كتاب الامارة.

2) الكنى و الالقاب، ج 2، ص 162، انتشارات بيدار - قم (افست از چاپ مطبعة العرفان صيدا / لبنان، سال 1358).

3) الفتوحات المكيّة، ج 3، ص 327 - 328.

4) ينابيع المودة: 416

5) وسيلة الخادم الى المخدوم، ص 257 - 7271 تحقيق شده توسط استاد رسول جعفريان.

6) ديوان؛ جذبه عشق.

7) وسيلة الخادم إلى المخدوم، فضل بن روزبهان، (مقدمه به قلم محقّق عالى قدر آقاى رسول جعفريان).

8) تلميحى زيبا به قدرت دانش و بينش امام جعفر صادق(ع) دارد كه در عصرى كه ظهور كردند، نگذاشتند افكار الحادى و سخنانِ منكرانِ دين، در متون دينى و قلوب مردم نفوذ كند و از وجودش صُبحِ صادقِ او، دين، احيا شد.